

الخوف: ۵۳، الرجاء: ۶۰، الندم: ۶۷، الورع: ۸۰، الفقر: ۹۰، الصبر: ۹۵،  
التوكل: ۹۹، الرضا: ۱۰۴، المجاهدة: ۱۱۱، الجوع: ۱۳۴، التواضع:  
۱۵۱، السخاء: ۱۵۵، الخلوّة: ۱۵۸، الصحبة: ۱۶۳، النفس: ۱۷۲،  
الدنيا: ۱۸۱، الاخرة: ۲۰۱، الرجال: ۲۰۵، دعاء و مناجاة: ۲۲۷.

رایض الدین اعجوبه، عبدالکریم ( - ۱۲۹۹ق)

۱۶۸. شمس الحقیقه، به کوشش شمس الدین پرویزی، تبریز: چاپخانه  
رضایی، ۱۳۴۱، ۳۵۵ص، رقعی.

- رساله‌ای عرفانی طبق مشرب سلسله رضویه ذهبیه است.

• فهرست

تحقیق معنی عالم لاهوت و ثبوت وجود و وحدت وجود: ۹، تحقیق  
عالم جبروت: ۲۴، تحقیق عالم ملکوت است: ۱۶۷، عالم آثار: ۱۶۸،  
عالم ناسوت: ۱۶۹، معرفت سیر ارواح: ۱۷۳، اشاره به بعضی از فواید  
آمدن ارواح به نحو اجمال: ۱۹۱، معرفت صراط المستقیم و حرکت به  
آن و عود به وطن اصلی: ۱۹۶، معرفت قیامت و رجوع به آن: ۲۰۸،  
بیان مراتب روح و سؤال قبر و سرّ معاد: ۲۱۲، بیان معرفت روح و عقل  
و قلب و نفس و بدن و چگونگی آن‌ها: ۲۱۶، بیان اقسام سالکان:  
۲۲۷، معرفت راه‌هایی که سالکان از آن‌ها حرکت می‌توانند کرد:  
۲۳۲، معرفت سیر سالکان: ۲۳۶، در اثبات نبوت: ۲۴۱، در اثبات  
خلفاء خیر البشر و ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام: ۲۵۷، اصل معاد و عود ارواح  
به سوی اجساد: ۳۵۰، خاتمه: کرسی‌نامه سلسله علیه ذهبیه: ۳۵۳.

رایض الدین اعجوبه، عبدالکریم ( - ۱۲۹۹ق)

۱۶۹. مجموعه ده رساله، به کوشش شمس الدین پرویزی، تبریز:  
چاپخانه رضایی، ۱۳۳۵، ۳۸۴ص، وزیری.

- مجموعه رساله‌های عرفانی درباره آداب طریقت و سیر و

سلوک است.

• فهرست

۱. رساله محمودیه ذکریه: ۱.
۲. اسرار الطالبین: ۱۸.
۳. منامیه: ۴۱.
۴. حق الیقین: ۴۹.

دنیا: ۱۳۷، نفع و ضرر خلق، صدق: ۱۳۸، سرمایه تصوف: ۱۳۸، ثمره  
ذکر: ۱۳۸، قدسیان: ۱۳۸، رضا و تسلیم: ۱۸۴، پاک‌ی فطرت: ۱۸۴،  
فقر و فاقه: ۱۸۴، محبت و اخلاص: ۱۸۵، قلندر: ۱۸۶، سعادت:  
۱۹۲، قبول پدر: ۱۹۲، احکام شرعی: ۱۹۲، اوصاف حمیده: ۱۹۲،  
خصال پسندیده: ۱۹۲.

راز شیوازی، ابوالقاسم (قرن ۱۳ق)

۱۶۶. مناہج انوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقه،  
شیراز: خانقاه احمدی، ۱۳۶۳، چاپ دوم، ۶۴۸ص، وزیری.

- شرح فارسی کتاب مصباح الشریعة منسوب به امام  
صادق علیه‌السلام است که بر اساس آیات و روایات و اقوال عرفا  
نوشته شده است.

• فهرست

مقدمه شارح: ۱، مقدمه مؤلف: ۲۳، متن: در بیان: ۱، احکام: ۱۲۱، در  
رعایت: ۱۳۳، در نیت: ۱۵۲، در عبادت: ۱۶۱، در ذکر: ۱۷۹، در  
شکر: ۲۱۲، در لباس: ۲۴۳، در مسواک کردن: ۲۵۴، در میرز: ۲۶۳،  
در طهارت: ۲۷۱، در خروج از منزل: ۲۹۲، در آداب دخول در  
مسجد: ۳۰۰، هم در افتتاح صلوة: ۳۱۵، در قرائت: ۳۲۹، در رکوع:  
۳۵۱، در سجود: ۳۶۲، در تشهد: ۳۷۳، در سلام: ۳۸۱، در دعا: ۳۹۰،  
در روزه: ۴۲۴، در زکوة: ۴۴۲، در حج: ۴۶۰، در معاشرت: ۴۸۸، در  
تکلف: ۵۰۴، در مشاورت: ۵۱۲، در خوردن: ۵۲۱، در خواب: ۵۳۱،  
در کلام: ۵۴۴، در راه رفتن: ۵۵۳، در فرو بستن چشم: ۵۵۹، در فساد:  
۵۶۴، در آفت قرآء: ۵۶۹، در حرمت پدر و مادر: ۵۸۱، در حرمت  
مسلمین: ۵۸۹.

رازی، یحیی بن معاذ ( - ۲۸۵ق)

۱۶۷. جواهر التصوف، تحقیق سعید هارون عاشور، قاهره:  
مکتبه الآداب، ۱۴۲۳ق، ۲۳۹ص، وزیری.

- رساله‌ای کهن و عرفانی در شرح برخی اصطلاحات عرفانی  
است که جزو منابع مهم و معتبر صوفیانه است.

• فهرست

النیه: ۱۳، العلم: ۱۶، الحکمة: ۲۶، المحبة: ۳۱، الاخلاص: ۴۹،

فرهنگ آثار عرفان اسلامی: راه‌نمای موضوعات و مضامین، گردآوری سیدرضا باقریان موحد، با همکاری احمد

شاکر نژاد، حسین مرادی: قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵. ISAM DN. 260931

ابوزکریا یحیی بن معاذ بن جعفر بلخی رازی عارف، صوفی، زاهد، محدث، و واعظ سده سوم هجری قمری است.

از سال ولادتش آگاهی نداریم. اطلاعات ما از زندگی و احوال او اندک است. اصلاً اهل ری بوده، ولی در بلخ اقامت داشته است (زرکلی، ج ۸، ص ۱۷۲؛ دایرةالمعارف فارسی، ذیل «یحیی بن معاذ رازی؛ تهامی، ج ۲، ص ۲۱۴۸). او از رجال طریقت و معاصر جنید بغدادی بود. گفته اند وقتی به بغداد رفت، زهاد و مشایخ صوفیه گرد آمدند، جایگاهی برای او تعیین کرده خودشان پیش وی نشستند و بنای مذاکره گذاشتند. جنید خواست کلامی گوید، یحیی گفت: «ساکت باش که تو حق حرف زدن در وقت تکلم مردم نداری» (لغت نامه، ذیل «یحیی بن معاذ رازی؛ مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۲۸۸).

یحیی واعظی شافعی بود چنانکه او را «یحیی واعظ» گفته اند. در علم و عمل راسخ بود و سخن موزون و نفس گیرا داشت تا حدی که مشایخ گفته اند: «خداوند را دو یحیی بود، یکی از انبیا و یکی از اولیا، یحیی زکریا طریق خوف را چنان سپرد که همه صدیقان به خوف او از فلاح خود نومید گشتند و یحیی معاذ طریق رجا را چنان سلوک کرد که دست همه مدعیان رجا را در خاک مالید. گفتند: حال یحیی زکریا معلوم است، حال این یحیی چگونه بود؟ گفت: چنین رسیده است که هرگز او در طاعت ملامت نبود، هیچ گناه کبیره ای انجام نداد و همیشه خداترس بود، که کمتر کسی این گونه بود» (عطار، ص ۳۶۱).

یحیی دو برادر به نام های اسماعیل و ابراهیم داشت که آن دو نیز اهل زهد و ادب و معرفت بودند. اسماعیل بزرگ ترین آنها بود. یحیی دومی و ابراهیم برادر کوچک تر بوده است.

آورده اند که برادر او به مکه رفت و مجاور شد و به یحیی نامه ای نوشت که: مرا سه چیز آرزو بود. دو یافتم، یک مانده است. دعا کن تا خداوند آن یکی نیز کرامت کند. مرا آرزو بود که آخر عمر خویش به بقعه فاضل تر بگذارم، به حرم آمدم، که فاضل ترین بقاع است، و دوم آنکه آرزو بود که مرا خادمی باشد تا مرا خدمت کند و آب وضوی من آماده دارد. کنیزکی شایسته خدای مرا عطا کرد، سوم آرزوی من آن است که پیش از مرگ تو را ببینم. امیدوارم که خداوند این را روزی من کند.

یحیی جواب نوشت: آنکه گفתי آرزوی بهترین بقعه بود تو را، بهترین خلق باش و بر هر بقعه که خواهی باش که بقعه به مردان عزیز است نه مردان به بقعه و اما آنکه گفתי مرا خادم آرزو بود، یافتم اگر تو را مروت بودی و جوانمردی بودی، خادم حق را خادم خویش نگردانیدی و از خدمت حق باز نداشتی و به خدمت خویش مشغول نکردی. تو را خادمی می باید، مخدومی آرزو می کنی؟ مخدومی از صفات حق است و خادمی از صفات بنده. بنده را بنده باید بودن، چون بنده را مقام حق آرزو کرد فرعونى بُود و اما آنکه گفתי مرا آرزوی توست، اگر تو را از خدای خیر بودی از من تو را یاد نیامدی، با حق صحبت چنان کن که تو را هیچ جا از برادر یاد نیاید، که آنجا فرزندان باید کرد تا به برادر چه رسد. اگر او را یافتی من تو را به چه کار آیم؟ و اگر نیافتی از من تو را چه سود؟ (همان، ص ۳۶۲).

در باره یحیی فقط روایاتی بر جای مانده که به شرح زیر است:

یحیی به میهمانی دعوت شد. او مردی کم خوراک بود، اصرارش کردند. گفت: «یک دم تازیانه ریاضت از

حمد رضا شمس اردکانی ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۱ ISAM DN. 260936

## RECHERCHES

PUBLIÉES SOUS LA DIRECTION DE L'INSTITUT DE LETTRES ORIENTALES DE BEYROUTH  
SÉRIE I : PENSÉE ARABE ET MUSULMANE

Tome XLVII

IBN AL-JAWZĪ'S  
KITĀB AL-QUṢṢĀṢ  
WA'L-MUDHAKKIRĪN

*Including a Critical Edition, Annotated  
Translation and Introduction*

BY

MERLIN L. SWARTZ



DAR EL-MACHREQ ÉDITEURS  
B.P. 946, BEYROUTH

Yahya b. Mu'az

ذكر أعيان المذكرين بالرّي

فمنهم  
يحيى بن مُعَاذ الرّازي

١٥٩ أخبرنا أبو منصور القزاز قال : انا أبو بكر أحمد بن عليّ ابن ثابت قال : أخبرني الحسن بن محمد الخلال قال : ثنا يحيى بن عليّ القصريّ قال : ثنا جعفر بن محمد بن نصر<sup>1</sup> قال : بلغني أنّ يحيى ابن مُعَاذ قدم الى بغداد . فاجتمع إليه النُّسَّاك ونصبوا له مَنَصَّةً ، وأقعدوه عليها وقعدوا بين يديه يتجارون . فتكلّم الجنيّد ، فقال له يحيى : اسكت يا خروف ! مالك والكلام إذ أتكلّم الناس؟<sup>2</sup>

١٦٠ أخبرنا أبو بكر بن حبيب العامريّ قال : انا / ابن أبي صادق قال : انا ابن باكوّيه قال : سمعت محمد بن أحمد النجّار يقول : سمعت الحسن بن علويّة يقول : سمعت يحيى بن معاذ يقول : ليس بعارف من لم يكن غاية أمله من ربّه العفو<sup>3</sup> .

ومنهم  
يوسف بن الحسين

١٦١ أخبرنا أبو بكر بن حبيب قال : انا أبو سعد بن أبي صادق قال : انا ابن باكوّيه قال : سمعت عليّ بن الحسن الزنجانيّ يقول : سمعت فارساً البغداديّ يقول : سمعت يوسف بن الحسين يقول : علي

1. *Tārīkh Baghdād*, VII, 226, نصير .

2. *Ibid.*, XIV, 209.

3. *Ṣafwa*, IV, 75.

Yahya b. Muaz

~~83~~

14 HAZIRAN 1993

Custura. 446.

⊖ Muāziyye (Murcié)

Makdisi, el-Bed 5/145  
TSU

Yahya b. Muaz. posefine

ES - Zekriya en-Razi  
(v. 253/872)

R Mystique<sup>4</sup>.

121. YAḤYĀ B. MU'ADH AL-RĀZĪ (Abū Zakariyyā), *Jawāhir al-taṣawwuf*, collecté et  
annoté par Sa'īd Hārūn 'Āshūr, Le Caire, Maktabāt al-Ādāb, 1423/2002; 16,5x23,5  
cm., 240 p., index.

Yahyā b. Mu'adh

Pour l'A., m. 16 jum. I 258/30 mars 872, v. *Gas*, I, 644; *TB*, XIV, 208-12; *San*, XIII,  
15-16.

L'édit. a collecté les textes ici rassemblés de diverses sources, dont *TB*, Abū  
Nu'aym, *Hilya*, X, p. 51-70; *Ṣafat al-ṣafwa*, IV, 90-8, n° 674, etc. On saura gré à l'édit.  
d'avoir donné les références des citations de façon systématique.

22 JAN 2017

فلا يضره، وإن لم يسره فلا يغمه، وإن لم يمدحه فلا يذمه. ومن مواعظه في الحث على التزود للأخرة استعدادا للجنة والتمتع بلذاتها، قوله: عملٌ كالسراب، وقلبٌ من التقوى خراب، وذنوبٌ بعدد الرمل والتراب، ثم تطمع في الكواعب الأتراب، هيهات! أنت سكران بغير شراب، ما أكملك لو بادرت أترك، ما أجلك لو بادرت أجلك، ما أقوالك لو خالفت هواك.

وكان في مناجاته يكثر من قوله: إلهي حجتني حاجتي وعُدتي فاقتي، وسيلتي إليك نعمتك عليّ وشفيعي لديك إحسانك إليّ، إلهي أعلم أن لا سبيل إليك إلا بفضلك، ولا انقطاع عنك إلا بعدلك؛ إلهي، كيف أنساك وليس لي ربٌّ سواك؟ إلهي لا أقول: «لا أعود، لأنني أعرف من نفسي نقض العهود»، ولكنني أقول: «لا أعود لا أعود، لعليّ أموت قبل أن أعود».

وسئل عن حقيقة الزهد فقال: «كيف يكون زاهدا من لا ورع له؟ تورّع عما ليس لك، ثم ازهد فيما لك. الجوع للميردين رياضة، وللتائبين تجربة، وللزهاد سياسة، وللعارفين مكرمة». وكان كثيرا ما يذكر الميردين بقوله: «اللوحة جليس الصديقين، والفوت أشد من الموت، لأن الفوت انقطاع عن الحق، والموت انقطاع عن الخلق. الزهد ثلاثة أشياء: القلة، والخلوة، والجوع. ومن خان الله في السر هتك ستره في العلانية». وأخبر أبو عثمان سعيد بن عباس بن محمد القرشي الهروي قال: حدثنا أبو محمد عبد الله ابن أسفندياذ الدامغاني، الشيخ الصالح بدمغان، قال: سمعت الحسن يعني ابن علي بن يحيى بن سلام الدامغاني، المعروف بالحسن بن علوية الواعظ، يقول: سمعت يحيى بن معاذ الرازي، يقول: «ومن لي بمثل ربي؟ إن أدبرت ناداني، وإن أقبلت ناجاني، وإن دعوت لباني، كيف أمتنع بالذنوب عن الدعاء، ولا أراك تمتنع بذنبي عن العطاء؟ حسبي ربي». وأنشأ يقول [من الطويل]:

قوله: «الدرجات سبع: التوبة، ثم الزهد، ثم الرضى، ثم الخوف، ثم الشوق، ثم المحبة، ثم المعرفة». وسئل عن حقيقة المحبة فقال: «أن لا تزيد بالبر ولا تنقص بالجفاء». ومن كلامه أيضا: «الكلام الحسن حسنٌ، وأحسن من الكلام معناه، وأحسن من معناه استعماله، وأحسن من استعماله ثوابه، وأحسن من ثوابه رضا من يعمل له». وكان يقول: «من لم يكن ظاهره مع العوام فضة ومع المرديدن ذهباً، ومع العارفين المقرّبين دراً وياقوتاً، فليس من حكماء الله المرديدن». وكان يقول: «أحسن شيء كلام صحيح من لسان فصيح. في وجه صبيح، كلام دقيق يستخرج من بحر عميق على لسان رجل رقيق».

ورأى رجلاً يوماً يقلع الجبل في يوم حارّ وهو يغتني، فقال: «مسكين ابن آدم، قلّع الأحجار أهون عليه من ترك الأوزار».

ومن دعائه: اللهم إن كان ذنبي قد أخافني، فإنّ حسن ظني بك قد أجارني، اللهم سترت عليّ في الدنيا ذنوباً، أنا إلى سترها في القيامة أحوج، وقد أحسنّت بي إذ لم تظهرها لعصابة من المسلمين، فلا تفضحني في ذلك اليوم على رؤوس العالمين، يا أرحم الراحمين!

ومما نسب إليه أصحاب التراجم أنه كان يتشيع لآل البيت، وفي هذا أورد الخطيب في تاريخ مدينة السلام أنّ يحيى بن معاذ دخل يوماً على علويّ ببلخ زائراً له ومسلماً عليه، فقال له العلويّ: أيّد الله الأستاذ، ما تقول فينا أهل البيت؟ قال: ما أقول في طين عجن بماء الوحي، ووژس غرس بماء الرسالة، فهل يفوح منهم إلا مسك الهدى وعنبر التقى؟ فحسنا العلويّ فاه بالدرّ، ومن الغد زاره ببيته، فقال يحيى بن معاذ: إن زرتنا فبفضلك، وإن زرتنا فلفضلك، فلك الفضل زائراً ومزوراً.

ومن مآثور حكمه ووصاياه قوله: ليكن حظّ المؤمن من المؤمن ثلاث خصال: إن لم ينفعه

117; Thorndike, L.: A History of Magic and Experimental science, New York 1923-1924; Walzer, R.: Greek into Arabic, Oxford 1963; Whinderlich, R.: Ruska's researches on the Alchemy of Al-Razi; in Journal of Chem. Educ., 13 (1936), 313-315.

د. عبد الأمير الأعسم

بيت الحكمة - جامعة بغداد - العراق

د. زهير حميدان

الموسوعة العربية - دمشق - سوريا

medicine, London 1913; (ed) London 1914, pp. 237-263; Rescher, N.: The Development of Arabic Logic, Pittsburg University Press, London 1964, pp. 117-118; Ruska, J.: Arabische Aichemisten, (2Hafte), Heidelberg 1924; Sarton, G.: Introduction, Baltimore 1927, I, p. 609; Sezgin, F: G.A.S., Leiden 1967-1984, I-IX, Passim; Temkin, O.: A medieval translation of Rhazes clinical observations, in Bull. Hist. Med., 12 (1942), pp. 102-

الرازي، أبو بكر يحيى بن معاذ

(ت 258هـ/871م)

فقال: «قدم بغداد واجتمع إليه بها مشائخ الصوفيّة والنسّاك، ونصبوا له منصةً وأعدوه عليها، وقعدوا بين يديه يتحاورون، فتكلّم الجُنيد فقال له يحيى: اسكت يا خروف، ما لك والكلام إذا تكلم الناس». وذكره أبو القاسم القشيري في [الرسالة القشيرية، ص 91] حيث ترجم له فقال في حقّه: «سَيِّحٌ وَخِذٌ في وقته، له لسانٌ في الرجاء خصوصاً وكلامٌ في المعرفة؛ خرج إلى بلخ، وأقام بها مدّة، ورجع إلى نيسابور ومات بها».

سمع إسحاق بن سليمان الرازي، ومكي بن إبراهيم البلخي، وحدث عن عليّ بن محمد الطنّافسي وغيره، وروى عنه الغرباء من أهل الريّ وهمذان وخراسان أحاديث مسندة قليلة [الحافظ شمس الدين الذهبي، سير أعلام النبلاء، 15/13].

اتفق المترجمون ليحيى بن معاذ الرازي على أنّ كانت لمتراجمهم إشارات وعبارات حسنة منها

الزاهد أبو زكرياء يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي، حكيم زمانه وواعظ عصره. ولد بالريّ ثم انتقل منها وسكن نيسابور وعاش بها مع أخوين له: إسماعيل، أصغرهم سنًا، وكان صاحب أدب وشعر ومجالسة للملوك، وإبراهيم أكبرهم، وكلهم كانوا زهادا. وكان إبراهيم قد خرج مع أخيه صاحب الترجمة إلى خراسان وتوفي بين «نيسابور» و«بلخ»، أقام يحيى ابن معاذ بلخ مدّة ثم قدم بغداد، واجتمع بها إليه مشائخ الصوفيّة، ومنها رجع إلى نيسابور ومكث فيها إلى أن مات [الخطيب البغدادي، تاريخ مدينة السلام، 14/208 - 212].

ترجم له السُّلَمي في طبقات الأولياء فقال: يحيى ابن معاذ بن جعفر الرازي الواعظ، تكلّم في علم الرجال فأحسن الكلام فيه. وذكره الحافظ الذهبي في «سير أعلام النبلاء» فقال: الرازي الواعظ، من كبار المشائخ، له كلام جيّد ومواعظ مشهورة. وتعرّض له الخطيب في «تاريخ بغداد»

## R

**Al-Razi (9th Century)**

Abu Zakariyya Yahya b. Mu'adh al-Razi (A.D. 871) of Persia was a celebrated saint and a well-known author of mystical works. He was well-versed in the doctrine of intuitive knowledge and was regarded as the Shaikh of the learned theologians (*'ulama*) of his time. He is supposed to be the first Muslim mystic who publicly spoke on the different aspects of Sufism.

Yahya, like Sari al-Saqati, concentrated on the systematisation of various stations (*maqamat*) on the mystic path. He interpreted mystical stages like hope and fear, humbleness, piety, love and gnosis with originality. Abu'l Hasan al-Husri of the second half of tenth century says this about Yahya's concept of hope in God:

"God had two Yahyas, one a prophet and the other a saint. Yahya b. Zakariyya trod the path of fear so that all pretenders were filled with fear and they despaired of their salvation, while Yahya b. Mu'adh trod the path of hope so that he tied the hands of all pretenders to hope".

Yahya recognised humbleness as a great saintly virtue. He prays to God:

"O God! I fear Thee because I am a slave and I hope in Thee since Thou art the Lord". "O

God ! how should I fear Thee since Thou art Merciful and how should I not fear Thee because Thou art Mighty".

The mystic stage of '*tawakul*' or trust in God brings the seeker of God close to Him. Yahya prays to God:

"O God! I fear Thee on account of my sins but I have hope in Thy greatness". "O Lord ! my deeds are not worthy for the reward of Paradise and I cannot endure the sufferings of Hell. Now I entrust myself to Thy mercy".

As regards the mystical qualities of piety, love and gnosis to be acquired by the saints at different stages, Yahya observes:

"When you see that a man indulges in good works, know that his path is that of devotion; when you see that he refers to the signs of Divinity, know that his path is that of the governors of the universe (*abdal*); when you see that he points to the infinitude of God, know that his path is that of the lovers; and when you see that he is concerned with the recollection of God, know that his path is that of the gnostics".

Yahya was against orthodoxy and ritualism. A true worship develops a real kinship between the worshipper and the worshipped. In fact, it is the attitude of love behind devotion to God which the aspirant has to follow.